

منانی و تشویق به ثروت حلال در جامعه اسلامی

□ حسن اکبری *

چکیده

یکی از مهمترین بخش زندگی بشر، اقتصاد و در آمد آن است که انسان خود و خانواده اش را در جامعه اداره کند. از سوی دیگر دین اسلام که برای تنظیم حیات انسانی و رساندن وی به کمال، آمده است؛ انسانها را برای کسب مال حلال و ثروت سالم تشویق اکید نموده و از تبلی و حرام خوری به شدت نهی کرده است. این تشویق ها قطعا مبتنی بر چیزهائی است که پایه و اساس آنها را تشکیل می دهند که از آنها به مبانی تعبیر می گردد. بحث از مبانی گذشته از اینکه بی سابقه و یا کم سابقه است؛ اما از آن جهت که در ایجاد اقتصاد سالم، نقش کلیدی و مؤثری دارند یک امر کاملاً ضروری محسوب می گردد. در تحقیق حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی در این خصوص انجام شده است، اموری مانند مالکیت خصوصی، انفاق، عزت و اقتدار جامعه، پایایی و قوام زندگی و رسیدن به تکامل و آخرت سازی به عنوان مبانی تشویق به ثروت حلال، شناسائی و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در نهایت پژوهشگر به این نتیجه کلی رسیده است که همه اینها بر اساس نگرش جهان بینی توحیدی برای یک هدف تنظیم گردیده و آن رسیدن انسان به تکامل و مقام قرب الهی است.

واژگان کلیدی: مبانی، فقه، مال، حلال، ثروت حلال، جامعه اسلامی.

مقدمه

بدون شک، زندگی انسان و حیات او در این عالم به امور متعددی مانند آب، هوا، خوراک، پوشاک، مسکن، ارتباط با دیگران و ... وابسته است بگونه‌ای که اگر این امور، وجود نداشته باشند اصل حیات و زندگی نیز در این کرهٔ خاکی منتفی خواهد بود.^۱ این یکی از حکمت‌های حضرت حق است که حیات و زندگی را در این عالم به این شکل تنظیم و طراحی نموده است که وابسته به این امور باشد. بدیهی است «مال و ثروت» در این خصوص در کنار امور دیگر، نقش حیاتی و بی‌بدیل دارد؛ زیرا بخش عظیم از لوازم زندگی مادی مثل خوراک، پوشاک، مسکن بهداشت و نظائر آنها همه وابسته به آن است و از این طریق تأمین می‌گردد. بدین دلیل است که انسان‌ها برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند تا بتوانند چند صباحی در این عالم زندگی کنند.

بطور کلی مسائل اقتصادی و مالی، یکی از بنیادی‌ترین عوامل رشد و پیشرفت انسان‌ها محسوب می‌گردد؛ زیرا بسیاری از مسائل دیگر مثل تأمین امنیت، رفاه عمومی، زدودن فقر از سطح جامعه تا رسیدن به اقتدار و استقلال اقتصادی و سیاسی همه و همه وابسته به امور مالی و اقتصادی است. هر گاه این امور مختل گردند، در رشد نیز اختلال ایجاد می‌گردد. سخن و کلام خدای متعال که فرموده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، آیه ۱۴۱) زمانی تحقق عینی پیدا می‌کند که مسلمانان در امور مالی به استقلال رسیده باشند و الا به طور همیشه زیر دست جباران و استثمارگران روزگار باقی خواهند ماند. بر همین اساس است که در آیات (انشراح، آیه ۷؛ نجم، آیه ۳۹؛ جمعه، آیه ۱۰) و روایات متعددی ضمن آنکه به اصل کسب و به دست آوردن روزی تأکید شده و آن را یکی از وظایف مسلمانان دانسته است (مجلسی، ۱۳/۱۰۳) از سستی و تنبلی به شدت نهی گردیده است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۹: ۵۵۸) تا هم زندگی فردی و اجتماعی انسانها استوار و مقاوم گردد و هم جامعه اسلامی به استقلال اقتصادی و به تبع آن به عزت و اقتدار دست یابند.

بنابراین در اصل کسب مال و ثروت و جایگاه آن سخن و کلامی وجود ندارد بلکه همه عقلای

عالم بر آن متفق اند^۲ تنها سخن و کلام در نوع کسب و شیوه بدست آوردن آن می باشد که هر مکتب و اندیشه بر حسب مبانی و نگرشی که نسبت به جهان و انسان دارد شیوه های متفاوتی را در این خصوص جعل و اتخاذ نموده است. در اسلام تنها شیوه ای که برای کسب معرفی گردیده «کسب حلال» است و همه ملزم شده اند که از این طریق به جمع آوری اموال پردازند.

از آنجا که انسان ها در آیات و روایات متعددی هم به خوردن مال پاک و طیب و هم به کسب حلال تشویق شده و از حرام خوری و کسب حرام به شدت نهی گردیده اند؛ قاعدتا این سؤال پیش می آید که مبانی این تشویق چیست چه چیزهای زیربنای این تشویق را تشکیل می دهد. چه اموری پشت صحنه این همه تشویق قرار دارند؟ در این تحقیق با روش تحلیلی-توصیفی تلاش می گردد به این سؤال مهم و اساسی پاسخ داده شود و روشن گردد که چه چیزهای می تواند از مبانی فقهی تشویق به ثروت حلال در جامعه اسلامی محسوب گردد. این تحقیق از لحاظ موضوعی نه تنها کم سابقه بلکه بلا سابقه است زیرا در صدد شناسایی مبانی تشویق است که یک موضوع جدیدی است که محقق باید آنها را از متون استخراج نماید. از لحاظ تدوین نیز می تواند یک امر ضروری باشد به دلیل آنکه به سهم و اندازه خودش می تواند در ایجاد اقتصاد سالم - که بر مدار حلال بودن مال می چرخد - نقش مهم و مؤثری را ایفا نماید. البته این امر زمانی امکان پذیر خواهد بود که مبانی آن تبیین و مبرهن گردد تا زمینه تشویق برای کسب فراهم گردد. به عبارت دیگر: تنها با تبیین مبانی است که راهکارهای عملی تحقق این هدف، استخراج و عملیاتی می گردد.

مفهوم شناسی

۱. مبانی: مبانی جمع مبنی در لغت به دو معنا بکار رفته است یکی پایه و اساس که با عبارات: بنیاد، شالوده، بنیان و پایه نیز آن تعبیر می گردد (دهخدا، ۱۳۵۲، ۳۹ ذیل واژه مبنای)، دیگری بنا و ساختمان (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۱۴۷). به نظر می رسد معنای دومی به اولی برگشت دارد؛ زیرا به ساختمان از آن جهت «مبنی» اطلاق گردیده است که بر روی یک پایه و اساسی ساخته می شود. در نتیجه معنی اصلی این کلمه همان پایه و اساس می باشد. در آیات از قرآن

کریم (کهف/۲۱؛ نحل/۲۶؛ توبه/۱۰۹) نیز کلمه «بنیان» که به معنای ساختمان بکار رفته است از همین ریشه یعنی اساس و شالوده گرفته شده است. از جمله در سوره صف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يِقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» (صف، آیه: ۴) یعنی: خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند گویی بنایی آهنین‌اند. (ترجمه مکارم شیرازی، ۱۳۷۸ش، ص ۵۵۱).

در اصطلاح علمی تقریباً به سه معنی بکار می‌رود یکی اصول موضوعه و پیش‌فرض‌ها (بهجت پور، ۱۳۹۲ش، ص ۲۵)، دیگری نظریات (همان) و سومی ادله است. مقصود از معنای دوم که از آن به مختار هم تعبیر می‌گردد آن چیزی است که انسان بعد از بررسی مجموع ادله به آن دست می‌یابد و آن را به عنوان مبنی اختیار می‌کند. این معنا بیشتر در اصول بکار می‌رود مثلاً در باب تجری گفته می‌شود مبنای شیخ انصاری عدم حرمت و عدم استحقاق عقاب است. یا در باب بیع، مبنای ایشان لزوم است؛ یعنی نظریه وی در آن باب، لزوم است. منظور از معنای سوم: دلایل و مستندات یک قاعده و مسئله و حکم شرعی است. مثلاً هرگاه از مبانی «قاعده نفی سبیل»، «قاعده تسلط» و قواعد دیگر، سخن به میان می‌آید؛ مقصود ادله و مستندات است که بر اساس آنها این قواعد اثبات می‌گردد. کتاب‌های مانند: «مبانی تکملة المنهاج» از آیت الله خویی، مبانی العروة الوثقی از سید محمد تقی خویی، «تنقیح مبانی العروة» و «تنقیح الاحکام» از آیه الله تبریزی و کتاب‌های دیگر نیز بر همین اساس تدوین شده است؛ یعنی این بزرگان در نامگذاری این کتاب‌ها معنای سوم را قصد نموده‌اند. نقطه مشترک این معنای سه‌گانه در همین «مبنی» بودن آنها است که هر کدام اساس و شالوده‌اموری قرار می‌گیرند. این مطلب در معنای اول و دوم روشن است معنای سوم نیز همین‌گونه است؛ زیرا حکم شرعی از آن جهت که مبتنی بر مستندات و ادله است؛ ادله قهراً مبنا و پایه و اساس حکم قرار می‌گیرد و الا این ابتنابی معنا و بی‌مفهوم خواهد بود.

مقصود ما از «مبنی» در این تحقیق، معنای دوم یعنی اساس و نظریه و نگرش است. هر گاه می‌گوییم: مبنی، منظور نظریه و نگرشی است که اساس و شالوده یک مطلب را تشکیل می‌دهد. در محاورات عرفی نیز همین معنا مقصود است، زمانی که می‌خواهند از چیزی

نتیجه‌گیری نمایند یا مطلبی را بر امری بنا کنند، می‌گویند: بناءً علیه، بناءً علی هذا، بناءً علی ذالک و در فارسی گفته می‌شود بنابر این.

۲. فقه: فقه در بیشتر معاجم لغوی به معنای مطلق «فهم» آمده است (فیروز آبادی، ۱۴۱۵ق، قاموس المحيط، ۴: ۳۰۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، ۴: ۴۴۲)؛ اما با توجه به مواردی استعمال، نتیجه این می‌شود که معنای اصلی آن، «فهم دقیق و عمیق» است. مثلاً هرگاه انسان به مخاطبش بگوید: «تَفَقَّهُ مَا أَقُولُهُ؛ أَيْ: تَأَمَّلُهُ لِتَعْرِفَهُ»؛ در آنچه می‌گویم تأمل کن تا بر آن واقف شوی (ابوهلال العسکری، ۱۴۰۰ق، الفروق اللغویة، ۴۱۲) قطعاً مقصود، فهم دقیق است؛ یعنی آنچه که به تو می‌گویم با دقت تأمل کن تا به آن دست یابی. بدین جهت است که بعضی از محققان معاصر، تصریح می‌کنند که ریشه اصلی این واژه، فهم با دقت و تأمل است؛ «إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ فَهْمٌ عَلَى دَقِّقَةٍ وَ تَأَمُّلٍ». (مصطفوی، ۱۴۲۶ق، التحقیق فی قرآن الکریم، ۹: ۱۳۵). فقه در اصطلاح عبارت است از «علم به احکام شرعیه عملیه که از راه ادله تفصیلی آنها به دست می‌آید»^۳ (شهید ثانی، ۱۳۷۴ش، تمهید القواعد، ۱۳۷۴ش، ۳۲)

۳. ثروت: کلمه ثروت، یکی از مصطلحات علم اقتصاد است. تعاریف متفاوتی برای آن شده است از جمله اینکه: ثروت به کلیه مواد و اشیایی اطلاق می‌شود که حاجت‌های بشر را رفع می‌نمایند. این ثروت‌ها یا طبیعی هستند و مستقیم یا غیر مستقیم مورد استفاده واقع می‌شوند و یا تولید می‌گردند؛ یعنی به دست بشر، تغییر شکل یافته، مورد استفاده قرار می‌گیرند. (درنبوش و استانلی فیشر، اقتصاد کلان، ۱۳۹۲ش، ص ۲۰۹) منظور از طبیعی منابع طبیعی است اعم از منابع تجدید ناشونده مثل: نفت، گاز و ... که روزی تمام می‌گردد و منابع تجدید شوند مثل آب و هوا و مراتع و ...

۴. مال: با اینکه بین واژه‌های ثروت، مال و دارایی تفاوت‌های وجود دارد مثلاً ثروت بر اساس معنای مصطلح اقتصادی، اعم از مال است؛ اما از آنجاکه در متون دینی بجای کلمه ثروت از واژه «مال» استفاده شده است؛ در این تحقیق نیز مقصود از ثروت، مال می‌باشد؛ بدین جهت لازم است به یکی از تعاریفی که برای کلمه «مال» شده است نیز اشاره گردد. صاحب فقه العقود در این خصوص گفته است: «مال» چیزی است که در مالک شدن آن

به شکل حلال و غیر محرم در مقابل یک عوضی، رغبت ذاتی وجود داشته باشد. (حائری، ۱۴۳۸ق، ۱: ۱۰۷)^۴ در این تعریف، قیود سه‌گانه‌ای «ذاتی»، «رغبت» و «عدم حرمت» بکار رفته است که هر کدام اشاره به نکته‌ای دارد. قید ذاتی برای داخل کردن چیزهایی است که تملک آنها در مقابل عوض به خاطر وجود عارضی، منع شده است مانند عین موقوفه و مرهونه و ... و الا ذات عین موقوفه و مرهونه منهای این مانع، دارای مالیت است. قید رغبت بدان دلیل است تا اشیایی که در امتلاک آن رغبت وجود ندارد خارج گردد مانند هوا. قید عدم حرمت نیز برای اخراج اموری است که امتلاک و معاوضه آنها شرعا حرام می‌باشد مثل خمر و ... (همان). مال در این تعریف، اختصاص به عین ندارد بلکه شامل عمل و منفعت نیز می‌گردد.

مبانی فقهی تشویق به ثروت حلال

تشویق به ثروت حلال می‌تواند مبانی متعددی داشته باشد که همه اینها بر اساس نگرش جهان‌بینی توحیدی یک هدف را دنبال می‌کند که همانا رسیدن انسان به تکامل و مقام قرب الهی است. در اینجا به بعضی از این مبانی همراه با مقدار توضیح اشاره خواهد شد. یاد آوری یک نکته در اینجا لازم و ضروری است و آن این که مقصود و دغدغه اصلی ما در این تحقیق، «تشویق به ثروت حلال» است لذا مبانی که در این خصوص نام برده می‌شود در این راستا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد نه اینکه هدف، مبانی ثروت حلال منهای تشویق باشد که در آن صورت تجزیه و تحلیل فرق خواهد کرد.

۱. مالکیت خصوصی

در طول تاریخ بر اساس جهان‌بینی‌های مختلف، نظریات و مکاتب گوناگونی درباره مالکیت بوجود آمده‌اند که عبارتند از: سرمایه‌داری، سوسیالیستی و اسلام. نظام سرمایه داری قائل به مالکیت خصوصی است، مالکیت اشتراکی و دخالت دولت را تنها در حد ضرورت پذیرفته است (تفضلی، ۱۳۸۶ش، تاریخ عقاید اقتصادی، ۱۵۶؛ صدر، ۱۳۸۲ش، اقتصادنا، ۲۸۱-۲۸۲) نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را پیشنهاد نموده (تفضلی، ۱۳۸۶ش، تاریخ عقاید اقتصادی، ۱۵۶-۱۶۱)؛ اما اسلام هیچکدام از این دو نوع مالکیت را نمی‌پذیرد بلکه مالکیت دیگری به نام

مالکیت مختلط را که عبارت از مالکیت خصوصی، عمومی و مالکیت دولت است؛ معرفی نموده است. (جمع از نویسندگان، ۱۳۸۵ش، بررسی‌اندیشه‌های اقتصادی شهید صدر، ۶۵) سخن در مورد هرکدام از این نظریات نیاز به تحقیق جداگانه‌ای دارد که در جای خودش انجام شود. با توجه به این مقدمه می‌گوییم:

یکی از مبانی فقهی تشویق به ثروت حلال در جامعه اسلامی، به رسمیت شناخته شدن مالکیت خصوصی است. برای توضیح مطلب، در ابتدا لازم است به معنا و ادله این نوع مالکیت اشاره گردد و سپس به تجزیه و تحلیل آن پرداخته شود که چگونه می‌تواند از مبانی تشویق محسوب گردد.

مفهوم مالکیت خصوصی

مقصود از مالکیت خصوصی رابطه‌ای است اختصاصی بین فرد انسان با مال که منع دیگران را از انتفاع موجب می‌شود، یا به شکلی است که مداخله دیگران را جز در صورت ضرورت و موارد استثنایی، در آن مال محدود می‌کند. مانند مالکیت انسان نسبت به آبی که از رودخانه یا هیزمی که از جنگل به دست می‌آورد. (کمال پندار، ۱۳۹۷، ۷/۲) به عبارت دیگر: رابطه‌ای است بین انسان و مال بگونه‌ای که تنها او یا ولی او حق تصرف و استفاده از آن را دارد بدون آنکه دیگران بدون رضایت در مال وی تصرف کنند مگر در موارد خاصی که در فقه برای افراد خاصی مشخص گردیده است.^۵ این مالکیت به اقسام سه‌گانه‌ای فردی، گروهی و مفروز و مشاع تقسیم می‌گردد. «مال» در اینجا فرق نمی‌کند حاصل کار و کوشش خود او در هر مجال اقتصادی (کشاورزی، تجارت، صنایع، خدمات و...) باشد یا از طریق هبه، ارث و... به او برسد. البته شرایط و قیوداتی در فقه نسبت به اصل مال و نحوه‌ای مالکیت آن و هم‌چنین در تصرف و استفاده نمودن از آن بیان شده است که همه برای حلّیت مال می‌باشد یعنی مالی که به دست انسان می‌رسد مال حلال و طیب باشد نه نجس، مباح باشد نه حرام که به مناسبت به بعضی از آنها در جای خودش اشاره خواهد شد. اینک به بعض ادله‌ای که در این خصوص یعنی به رسمیت شناخته شدن مالکیت خصوصی وجود دارد اشاره می‌شود.

دلایل مالکیت خصوصی

الف) آیات

از آیات متعدد قرآن کریم به راحتی استفاده می‌شود که مالکیت خصوصی و این که هر فرد، مالک مال می‌گردد؛ یک امر مفروع‌عنه و پذیرفته شده است. در ذیل به بخشی از این آیات اکتفا می‌گردد.

۱. آیات نسبت مال به انسان

خدای متعال در آیات متعددی، مانند آیات: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء/۲۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتي با رضایت شما انجام گیرد (ترجمه مکارم شیرازی ۱۳۷۳ش، ص ۸۳)؛ «لَتَبْلُؤَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ» (آل عمران/۱۸۶)؛ به یقین همه شما در اموال و جانهای خود، آزمایش می‌شوید (ترجمه مکارم، همان) «وَ إِنْ تَوَمَّنَا وَ تَقَفُوا يُوْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ» (محمد/۳۶)؛ و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پاداشهای شما را می‌دهد و اموال شما را نمی‌طلبد، (همان) و آیات دیگر (بقره: ۱۸۸، ۲۷۹؛ نساء: ۲ و ۵، ۲۴؛ انفال: ۲۸؛ منافقون: ۹؛ تغابن: ۱۵؛ صف: ۱۱؛ توبه: ۴۱؛ سبأ: ۳۷) اموال را به صورت صریح، به انسان نسبت داده است. این صراحت نسبت، به روشنی دلالت دارد که خداوند انسان را مالک مال می‌داند و الا معنای دیگری نخواهد داشت؛ زیرا تعبیر به «اموالکم» که حدود چهارده بار در قرآن بکار رفته است صراحت در نسبت دارد.

در سی و یک آیه قرآن از عبارت «أَمْوَالَهُمْ» استفاده شده است مانند:

وَ أَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (نساء، آیه ۲)؛ و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید! و اموال بد (خود) را، با اموال خوب (آنها) عوض نکنید! و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ش، ص ۷۷).

این آیه به خوبی دلالت دارد که انسان‌ها از جمله یتیمان، دارای اموال و دارائی می‌باشند. معلوم است داشتن مال، متفرع بر مالک بودن است و الا صاحب مال بودن منهای مالک بودن معنی ندارد.

در آیات قرآن کریم نه تنها اموال به مؤمنان نسبت داده شده است بلکه در آیه ۳۶ سوره انفال

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً (انفال، آیه ۳۶)؛ آنها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اند، در این راه) مصرف می‌کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ش، ص ۱۸۱)

به کافران نیز نسبت داده شده است. از اینجا معلوم می‌گردد که هر فردی از افراد انسان چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از نظر قرآن، مالک اموالی که به دست می‌آوردند، هستند الا مواردی که در فقه استثنا شده است که در جای خودش بحث گردد. در نتیجه این نسبت، نسبت ملکیت است و جای هیچ شک و شبه‌ای وجود ندارد.

۲. آیات انفاق

یکی دیگر از آیات که دلالت بر مالکیت خصوصی دارد، آیات انفاق است. مانند آیات:

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ (بقره: ۱۹۵)؛ و در راه خدا، انفاق کنید! (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ش، ص ۳۰)؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ (بقره: ۲۵۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید. (همان، ص ۴۳)؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ (بقره: ۲۶۷)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! (همان، ص ۴۵).

خدای متعال در این آیات و آیات (بقره: ۲۶۲؛ نساء: ۳۴، ۳۹؛ یاسین: ۴۷؛ حدید: ۷ و آیات دیگر). دیگر امر به انفاق نموده است و پور واضح است که امر به انفاق، کاشف از مالکیت خصوصی

و فردی است؛ زیرا انسان اولاً باید چیزی را مالک باشد تا بتواند آن را در راه خداوند انفاق نماید و الا انفاق مال غیر بدون رضایت او صحیح نیست.

ب) روایات

در این خصوص روایات متعددی در باب‌های مختلف از ناحیه‌ای معصومین علیهم‌السلام وارد شده است. از باب اختصار به چند روایات اشاره می‌گردد.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده که فرموده است:

مَنْ غَرَسَ شَجْرًا أَوْ حَفَرَ وادياً بَدَأَ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَ أَحْيَا أَرْضاً مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ قِصَابٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (کلینی، ۱۴۰۷، ۵: ۲۸۰)؛ هر کسی درختی بکارد و یا آبراهی (نهر، جوی) حفر کند که کسی در آن بر او پیشی نگرفته باشد و یا زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین، به حکم خدا و رسولش، از آن او است.

در جای دیگر فرموده است: «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَا لَمْ يَسْبِقْ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ لَهُ» (کنز العمال:

۹۰۶۲)؛ هر که به چیزی برسد که مسلمانی پیش از او به آن نرسیده، آن چیز از آن اوست. امام باقر علیه‌السلام نیز در این خصوص فرموده است: «أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا فَهِيَ لَهُمْ أَحَقُّ بِهَا وَ هِيَ لَهُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۵: ۲۷۹)؛ هر گروهی که قطعه زمینی را احیا کند، همانا به [مالکیت] آن سزوارترند و مال آنها است. در روایت دیگر به عنوان قاعده کلی فرموده است: «فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ عَمَرَهَا» (همان) قطعا زمین از آن خدا و کسی است که آن را آباد نموده است. این روایات و روایات دیگر دلالت دارند بر اینکه آنچه را انسان آباد می‌سازد و یا از مباحات به دست می‌آورد، از خود اوست و در تحت ملکیت وی در می‌آید.

در نتیجه باید گفت: مالکیت خصوصی در زمان نزول آیات و صدور روایات، کاملاً به رسمیت شناخته شده بوده است. به عبارت دیگر: مالکیتی را که عقلای عالم قبل از اسلام برای هر فردی از افراد انسان قائل بوده، شریعت مقدس اسلام روی آن مهر تأیید زده است. البته در بعضی موارد اصلاحات و حذف و اضافه‌ای صورت گرفته است؛ اما اصل مالکیت امضاء گردیده است؛ اما اینکه قلمرو و گستره مالکیت خصوصی تا کجا است چه رابطه‌ای با مالکیت اشتراکی و دولتی دارد و نظر اسلام در این خصوص چیست، بحث مستقل و جداگانه‌ای است که در جای خودش باید انجام گردد.

تحلیل و بیان مبنا بودن مالکیت خصوصی

سؤال اساسی و کلیدی آن است که بدانیم چگونه مالکیت خصوصی می‌تواند مبنای تشویق کسب ثروت حلال باشد؟ جوابش آن است که مالکیت خصوصی از آن جهت که ریشه در فطرت انسان دارد (المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۷ق، ۷۱-۷۰/۲)؛ تأیید و به رسمیت شناخته شدن آن از سوی ادیان الهی به‌ویژه اسلام، موجب می‌گردد تا وی در راه تأمین نیازهای خود و جامعه بیشتر تلاش کند. (مالکیت خصوصی در اسلام، ۱۳۸۲ش، ۲۳)؛ دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا هرگاه جامعه و مردم بدانند که با کار و تلاش و تجارت و ... می‌توانند مالک مال گردد خودبخود تشویق می‌گردد که به جمع‌آوری و کسب مال اقدام نمایند. این امر حتی برای تحصیل دانش‌آموزان و دانشجویان تأثیر بسزائی دارد؛ زیرا اگر دانشجو به این امید درس بخواند تا شغلی مورد نظرش را در آینده بیابد و برای خودش کسب‌وکاری راه بیندازد، ثروت و درآمدی ایجاد کند که مالک اول و آخرش خود او است، چنین نگاه و بینشی نه تنها بزرگترین انگیزه برای درس و موفقیت او است بلکه بزرگترین انگیزه برای ایجاد یک فعالیت مولد اقتصادی خواهد بود.

اگر چنانچه مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته نشود و مالکیت اشتراکی جایگزین آن گردد در این صورت نه تنها شوق و تلاش از بین می‌رود بلکه اصل انگیزه برای کسب مال که ناشی از نفع شخصی و حب نفس است نیز به شدت تضعیف و یا احیاناً از بین می‌رود. نتیجه‌اش نابود شدن موتور محرک اقتصاد خواهد بود. فعالیت انسان در چنین فضای تنها برای امرار معاش و ادامه حیات، یک فعالیت سرد و بیجانانه بیش نخواهد بود. این مسأله امید به زندگی، مرگ و میر، سطح سواد و کیفیت آموزش و ... را به شدت تحت تأثیر قرار می‌هد.

رهبر انقلاب حفظه الله در بیانیه گام دوم نسبت به اصل مشارکت عمومی (گام دوم، برکات انقلاب، مشارکت مردمی) و مردمی کردن اقتصاد و تصدی نکردن دولت (گام دوم انقلاب، بخش توصیه‌ها، اقتصاد) و اصل «ما می‌توانیم» شدیداً تأکید نموده است؛ زیرا هرگاه زمینه برای کسب و همچنان تولید برای مردم فراهم گردد؛ آنگاه اقتصاد که مسئله اصلی کشور است حل خواهد گردید. البته اینها؛ یعنی مشارکت، مردمی کردن اقتصاد و اصل ما می‌توانیم در صورت می‌توانند به شکل کامل ظهور و بروز پیداکنند و ثمراتشان کاملاً به‌بار بنشینند که زمینه

کار و فعالیت برای مردم فراهم گردد. موانع از سر راه برداشته شود. اینجا است که به جد می توان ادعا کرد که مالکیت خصوصی به معنای واقعی کلمه موجب تشویق مردم برای کسب مال و ثروت خواهد گردید؛ اما متأسفانه در زمان حاضر چنین زمینه ای برای مردم آنچنانکه باید فراهم باشد، فراهم نیست؛ زیرا مهمترین کارهای اقتصاد در دست دولت است و مردم چندان سهمی ندارند و این بزرگترین مانع برای کسب مال و ثروت محسوب می گردد. اتفاقاً یکی از گلاویه های رهبری نیز همین مسئله است. بنابراین تا زمانی که این مشکل حل نگردد؛ یعنی دست مردم برای کارهای اقتصادی باز نگردد؛ اقتصاد کشور نیز رشد نخواهد کرد. اگر دولت به جای کارهای اقتصادی، مدیریت قوی و نظارت دقیق بر کارهای اقتصادی داشته باشد؛ در زمان کوتاهی همه شاهد رشد اقتصادی و در نهایت استقلال اقتصادی خواهند بود. همان اقتصادی که رهبری آن را نقطه ی قوت و عامل مهم سلطه ناپذیری و ناپذیری کشور می دانند. (گام دوم انقلاب، بخش توصیه ها، اقتصاد)

اینکه مردم می توانند این نقش مهم را به خوبی ایفا کنند و اساساً این کار، کار آنها است؛ بدان دلیل است که مردم از قدرت بی نظیری در عرصه های مختلف برخوردار می باشند. به تعبیر حضرت امیر علیه السلام قدرت خداوند همرا با مردم است. آنجا که فرموده است: **وَ الزُّمُومَا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.** (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷) با اکثریت (دینداران) جامعه همراه شوید؛ زیرا دست خدا با جماعت است. نمونه بارز آن ایام اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام است که مردم وارد صحنه شدند و میلیون ها زائر را خدمات دهی نمودند. اگرچنانچه این کار در دست ارگان و نهادهای دولتی می بود قطعاً نمی توانستند این سیل جمعیت را از لحاظ خوراک و مسکن و حمل نقل مدیریت کنند. اینجا است که انسان به عمق کلام حضرت امیر علیه السلام پی می برند که فرمود «يد الله مع الجماعة».

کسب مال از طریق مشروع و حلال

نتیجه آنچه که تا کنون بیان گردید آن است که نه تنها اصل مالکیت خصوصی تشویق زا است؛ یعنی در ذات و درون او، تشویق به کسب ثروت وجود دارد، بلکه با به رسمیت شناخته شدن این تشویق به شدت افزایش می یابد؛ اما از آنجا که جامعه، جامعه اسلامی است و باید بر

اساس شریعت، مدیریت گردد، کسب هر مالی و از هر راهی، مطلوب نیست بلکه باید کسب مال بر اساس آنچه که در شریعت، معین شده است صورت بگیرد که نتیجه آن، کسب ثروت حلال است. هم‌چنین طغیان و سرکشی که از ازدیاد مال به وجود می‌آید نیز در شریعت برای کنترل آن راه‌های در نظر گرفته شده است که در فرصت دیگر و در جای خودش باید بیان گردد. علت این که در اسلام، ثروت حلال و مال حلال مورد تأکید قرار گرفته و از غیر آن نهی گردیده است؛ مربوط به فلسفه خلقت و آفرینش انسان می‌گردد؛ زیرا اصل خلقت او برای رسیدن به کمال و مقام قرب الهی است. برای رسیدن به این هدف، مال حلال و استفاده نمودن از آن، نقش مهم و اساسی دارد؛ زیرا لقمه حلال موجب می‌گردد تا روح و روان و قلب انسان جلا پیدا کند و با تمام وجود و فطرت خودش، حق و حقیقت را بپذیرد. در مقابل، لقمه حرام و حتی شبه‌ناک، قلب آدمی را تیره و تاریک می‌سازد که نتیجه‌اش عدم پذیرش حق و حقیقت و دچار شدن به عذاب الهی است. در روز عاشورا، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در یکی از خطبه‌ها برای مردمی که سروصدا راه انداختند تا به سخنان وی گوش ندهند، فرمود: **فَقَدْ مُلِئْتُ بَطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَي قُلُوبِكُمْ** (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۵: ۱۴۰۳) قطعاً شکم‌های شما از حرام پر شده است و خداوند بر قلب‌های شما مهر زده است. در این کلام نورانی به اثر وضعی مال حرام و آلوده شدن به آن که قساوت و تاریکی قلب و روح آدمی است، تصریح شده است؛ زیرا هرگاه قلب و روح آدمی تاریک و سیاه شد خروجی آن جز زیر بار حق نرفتن و فاصله گرفتن از صراط مستقیم چیزی دیگری نخواهد بود و سرانجامش نیز هلاکت و گرفتار شدن به عذاب الهی است.

۲. انفاق در راه خداوند

یکی دیگر از مبانی تشویق ثروت حلال در جامعه اسلامی، «انفاق در راه خداوند» است که در آیات و روایات نسبت به آن بسیار تأکید گردیده است. برای تبیین این مطلب و اینکه انفاق چگونه می‌تواند از مبانی تشویق ثروت حلال محسوب گردد؛ لازم است از باب مقدمه نگاه هرچند کوتاهی به مفهوم لغوی و اصطلاحی انفاق و گستره و قلمرو آن داشته باشیم تا زمینه برای بیان اصل مطلب و کیفیت استدلال فراهم گردد.

مفهوم انفاق

کلمه انفاق از ریشه «ن، ف، ق» در لغت به معانی: رفتن و تمام شدن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۱۹)، از بین رفتن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۰: ۳۵۸)، رایج شدن و رونق پیدا نمودن (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ۳: ۳۸۸) آمده است. صاحب مقایس اللغة این واژه را دارای دو معنا می‌داند یکی از بین رفتن و دیگری مخفی کردن و پوشاندن. ایشان در ادامه با یک تحلیلی، تقریباً به این نتیجه می‌رسد که هرکدام از این دو معنا به یک معنی منتهی می‌گردد و آن معنای «خروج» است. و

يُمْكِنُ أَنْ الْأَصْلَ فِي الْبَابِ وَاحِدٌ، وَ هُوَ الْخُرُوجُ. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵: ۴۵۵)

به نظر می‌رسد تحلیل صاحب مقایس قابل دفاع است؛ زیرا همه این معانی را می‌توان به یک نحوی به معنای «خروج» برگرداند؛ به دلیل آنکه مال یا هر چیزی دیگری به سبب خارج شدن، منجر به تمام شدن، نابود گردیدن، پنهان شدن و حتی رواج و ترویج می‌گردد و الا اگر مال، راکت باشد چنین اتفاقاتی پیش نخواهد آمد. پس می‌شود گفت که معنای اصلی این واژه «خارج شدن» است و معانی دیگر از لازمه این معنا و یا از موارد استعمال آن خواهد بود. در نتیجه کلمه «انفاق» - که مصدر ثلاثی مزید «نفق» است - به معنای خارج کردن مال می‌باشد. به همین دلیل صاحب مجمع البیان نیز معنای لغوی انفاق را «اخراج» می‌داند آنجا که گفته است:

الْإِنْفَاقُ إِخْرَاجُ الشَّيْءِ عَنْ مَلِكِهِ إِلَى مَلِكٍ غَيْرِهِ لِأَنَّهُ لَوْ أُخْرِجَ إِلَى هَلَاكٍ لَمْ يَسْمَعْ
إِنْفَاقًا (طبرسی، ۱۳۷۳ش، ۲: ۵۱۵)؛ یعنی بیرون کردن مال از ملک خودش و قرار دادن آن در ملک دیگری است؛ زیرا اگر مال را هلاک و ضایع کند به آن، انفاق گفته نمی‌شود. ایشان در ذیل آیه: «نَفَقًا فِي الْأَرْضِ» (انعام، آیه ۳۵) بعد از آنکه «نفق» را به معنای تونل و پناگاهی که راه دیگری برای خروج هم دارد معنا می‌کند؛ می‌گوید: و أصله الخروج؛ معنای اصلی آن «خروج» است. (همان، ۴: ۴۵۷)

در اصطلاح قرآنی و دینی عبارت از: خرج نمودن مال یا چیز دیگر در راه خدوند است اعم از اینکه این خرج نمودن واجب باشد یا مستحب. قید «در راه خداوند» به دلیل آن است که در آیات: ۱۹۵ و ۲۶۱-۲۶۲ سوره بقره و آیه ۶۰ سوره انفال، و آیات دیگر به آن تصریح گردیده است که مال باید در راه خداوند انفاق گردد. از این تصریحات به این نتیجه می‌رسیم که انفاق

در اصطلاح قرآنی: خرج کردن و مصرف نمودن مال در راه خداوند است بگونه‌ای که اگر در راه خداوند مصرف نگردد، انفاق مصطلح قرآنی نیست بلکه به معنای لغوی اش بکار رفته است.^۶ از قید مستحبی و واجبی گستره و قلمرو انفاق به دست می‌آید که در آینده نزدیک بیان خواهد شد. مناسبت بین معنای لغوی و اصطلاحی آن است که مصرف مال موجب از بین رفتن و یا کم شدن وجود مادی مال مصرف شده می‌گردد؛ اما اینکه این مال چه آثار مادی و معنوی را به دنبال دارد، در جای خودش بیان خواهد شد.

در قرآن کریم از انفاق با تعابیر دیگری مانند: صدقه و یا صدقات (بقره، آیه ۲۶۳ و ۲۶۴؛ توبه، آیه ۹ و ۷۱) زکات با مشتقات آن (مانده، آیه ۵۵) اعطاء (لیل، آیه ۵) ایتاء (بقره، آیه ۱۷۷؛ نور، ۲۴ و آیه ۲۲) جهاد کردن با مال (توبه، آیه ۴۱) قرض الحسنه دادن به خداوند (بقره، آیه ۲۴۵؛ حدید، آیه ۱۱ و ۱۸) اطعام (بلد، آیه ۱۴؛ انسان، آیه ۸) و رزق (نساء، آیه ۸) نیز اشاره شده است. هم‌چنین زکات (مانده، آیه ۸۹؛ بقره، آیه ۸۳) یا کفاره (مانده، آیه ۸۹؛ مانده، آیه ۹۵) را می‌توان از مصادیق انفاق (به معنای عام آن) دانست.

گستره و قلمرو انفاق

از نظر مفسران، انفاق اختصاص به انفاق مادی ندارد بلکه شامل انفاق معنوی مثل انفاق علم، عقل و آبرو نیز می‌گردد. (احمدی، ۱۳۸۸/۴) در فقه نیز به انفاق واجب، مستحب و حرام تقسیم می‌گردد. هر کدام دارای مصادیق متعددی است. زکات، کفارات مالی، (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱۹: ۲۲۱) نفقات واجب، انفاق در جهاد (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۴۲۰، ۲: ۲۶ و ۹: ۴۴۴) و خمس و نذورات از مصادیق انفاق واجب است (اردبیلی، بی‌تا، ۴۰۵). صدقات مستحبی، قرض دادن و هر چیزی که مصرف آن در راه خداوند مستحب باشد از مصادیق انفاق مستحب محسوب می‌گردد. انفاق برای جلوگیری از گسترش حق و دین (انفال، آیه ۳۶) انفاق از مال ربوی و از مال حرام (بقره، آیه ۲۶۷) از مصادیق انفاق حرام می‌باشد. آنچه که در اینجا مقصود است و روی آن تمرکز می‌گردد انفاق واجب و انفاق مستحب است که نقش بیشتری در مقصود اصلی ما دارد.

شرایط انفاق

انفاق دارای شرایطی است که عبارتند از اسلام و ایمان (حدید، آیه ۷؛ توبه، آیه ۵۳-۵۴)، قصد قربت (بقره، آیه ۲۶۶)، پرهیز از منت گذاری (بقره، آیه ۲۶۳-۲۶۴)، انفاق از چیزهای محبوب و مرغوب (آل عمران، آیه ۹۲)، میانه روی در انفاق. (فرقان، آیه ۶۷). یکی از این شرایط که در اینجا بیشتر روی آن تمرکز می‌گردد حلال بودن مالی است که در راه خداوند خرج می‌گردد. قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۶۷ فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»؛ منظور از طيبات، مال حلالی است که انسان آن را از راه تجارت به دست می‌آورد. (طبرسی، ۱۳۷۳ش، ۲: ۶۵۶). البته اصل اینکه رزق، در آیات متعددی مانند: (انعام، آیه ۱۵۱؛ اسراء، آیه ۳۶؛ بقره، آیه ۶۰؛ مائده، آیه ۸۸) به خدای متعال نسبت داده شده است؛ خود دلیلی بر حلال بودن آن است و این یک امر کاملا وجدانی است و نیاز ندارد تا دلیل مستقلی بر آن اقامه گردد. بطور کلی رزقی که در قرآن از آن سخن گفته شده است مصداق بارز آن مال حلال است.

تحلیل و بیان مبنا بودن انفاق

با توجه به این مقدمات می‌گوییم: انفاق - که به معنای خرج کردن مال در راه خداوند است، اعم از اینکه واجب (زکات، خمس، نفقات مالی و...) باشد یا مستحب - اگر همراه با شرایط آن انجام داده شود به صریح قرآن کریم، دارای آثار متعددی است مثل: تزکیه و طهارت نفس (توبه، آیه ۳۹) آرامش روحی (بقره، آیه ۲۷۴)، تقرب به خداوند (آل عمران، آیه ۱۳۴؛ بقره، آیه ۱۹۵؛ توبه، آیه ۹۹؛ نساء، آیه ۹۵؛ نحل، آیه ۷۵؛ توبه، آیه ۲۰)، رحمت و بخشش الهی (توبه، آیه ۲۱؛ مائده، آیه ۱۲؛ آل عمران، آیه ۱۳۴ و ۱۳۶؛ انفال، آیه ۴۳؛ توبه، آیه ۹۹؛ صف، آیه ۱۱-۱۲) و آثار دیگر. یکی از آثاری که بیشتر مربوط به بحث ما است، جبران و افزایش آن «مالی» است که در راه خدا انفاق شده است. به این بیان که خدای متعال عوض آن را چند برابر گاهی چندصد برابر و گاهی هم بیشتر از اینها به شخص انفاق کننده به اقتضای کریم بودنش بر می‌گرداند. از سوی دیگر وعده خداوند، وعده حق و تخلف ناپذیر است که قطعا تحقق پیدا می‌کند. بر این اساس و با این بیان، انفاق در راه خداوند، می‌تواند یکی از مبانی فقهی تشویق ثروت حلال در جامعه اسلامی

محسوب گردد؛ زیرا هر فردی اگر با این آگاهی و معرفت، و با این نگرش در راه خداوند انفاق نماید معلوم است که او برای جمع آوری ثروت حلال، تشویق می‌گردد تا به این گنج و سرمایه‌ای بزرگ دست یابد. بر اساس همین مبنا است که در فقه برای کسب مال حلال تأکید و تشویق گردیده است.

انفاق و جبران مال

خدای متعال در آیات متعدد، تصریح می‌کند که جای انفاق را پر می‌کند. در ذیل به برخی از این آیات همراه با تحلیل کوتاه اشاره می‌گردد تا اصل مطلب کاملاً روشن گردد.

۱. آیه ۳۹ سوره سباء «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند) و او بهترین روزی‌دهندگان است. (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ ش، ص ۴۳۳). خدای متعال در این آیه به اصل این قاعده کلی تصریح نموده است که جای انفاق را پر می‌کند در همین دنیا یا در آخرت و یا در هر دو مهم آن است که جای آن قطعا پر می‌گردد و این یک حقیقتی است که هیچ شک و شبهه در آن وجود ندارد. گرچه در این آیه به چند برابر بودن عوض تصریح نشده؛ اما از آنجا که خداوند کریم است و هم‌چنین با در نظر گرفتن عبارت «وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» می‌توان گفت که عوض مال انفاق شده قطعا از بهترین خواهد بود در این میان فرقی نمی‌کند شیء انفاق شده مادی باشد یا معنوی (علم، عقل و آبرو...). خداوند بهترین آن را می‌دهد.

در ذیل این آیه مبارکه، روایات متعددی وارد شده است از باب اختصار به یکی از آنها اشاره می‌گردد. شخص از محضر امام صادق علیه السلام از آیه ۶۰ سوره مؤمن و از این آیه پرسید و گفت: من انفاق می‌کنم؛ اما جای آن پر نمی‌شود. حضرت فرمود: آیا گمان میکنی خداوند خلف وعده می‌کند؟ گفتم: خیر. فرمود: پس علت چیست؟ گفتم نمی‌دانم. حضرت در ادامه بیان داشت:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ جِلَّةٍ وَ أَنْفَقَهُ فِي جِلَّةٍ لَمْ يَنْفِقْ دَرَاهِمًا إِلَّا أُخْلِفَ

عَلَيْهِ (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۲: ۴۸۶)؛ اگر یکی از شما مالی حلالی را کسب کند و در راه

حلال انفاق نماید، درهمی را انفاق نمی‌کند مگر اینکه جای آن پر می‌شود.

در این روایت ضمن آنکه به تخلف ناپذیری وعده الهی تأکید شده است به یکی از شرایط مهم آن که «مال حلال» و «مصرف در راهی حلال» باشد نیز تصریح گردیده است به این معنا که اگر این شرط وجود داشته باشد عوض آن در همین دنیا به شخص انفاق کننده برگردانده می شود البته تنافی هم ندارد که در آخرت هم به او بدهد.

۲. آیه ۱۱ سوره حدید:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ؛ کیست که به

خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ ش، ص ۵۳۹).

در این آیه مبارکه به دو چیز تصریح گردیده است یکی به چندین برابری عوض مال و دیگری به پاداش کریم. ظاهر عبارت «فَيُضَاعِفُهُ لَهُ» آن است که این چندین برابر شدن مال در همین دنیا است و ظاهر عبارت «وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» به پاداش اخروی ظهور دارد.

در خصوص «عوض مال در همین دنیا» که از ظاهر این آیه استفاده می شود؛ توضیح کوتاهی لازم است و آن اینکه ممکن است این سؤال پیش بیاید اگر کسی مالی را با رعایت شرایطی که برای آن بیان شد (حلال بودن مال، مصرف در راه حلال، منهای منت و اذیت، قربة الی الله و...) در راه خدا انفاق نماید؛ اما به ظاهر عوضی را مشاهده نکند در حالی که وعده خداوند تخلف ناپذیر است چگونه می توان بین این دو جمع کرد؟ در جواب باید گفت: عوضی که قرار است در این دنیا داده شود به هیچ وجه منحصر به مال و امر مادی نیست تا این اشکال پیش بیاید بلکه ممکن است عوض آن، یکی از اموری مانند: دفع بلا و مصیبت، علم و معرفت، خانواده خوب، اولاد صالح، محبوبیت در جامعه و... باشد و یا چون خداوند کریم است همه اینها باشد. مثلاً اگر کسی در راه خداوند صدقه نمی داد ممکن بود حادثه ای (مریضی، تصادف، ضرب و جرح و...) برای او پیش می آمد که جان و مال او را در معرض خطر قرار می داد و یا هم زندگی اش خاتمه پیدا می کرد و...؛ اما خداوند با یک صدقه ای که او داده است ممکن است با نظر رحمتش این گونه بلاها را از او دور نماید. پس آنچه که مهم است آن است که خداوند جای این انفاق را پر می کند.

۳. سوره بقره، آیه: ۲۶۱

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست (ترجمه مکارم ۱۳۷۳ ش، ص ۴۴).

این آیه یکی از عجیبترین آیاتی است که در مورد عوض انفاق بیان شده و آن اینکه خداوند در مقابل مالی که انفاق شده است؛ نه تنها هفت صد برابر آن را می‌دهد بلکه اگر مشیتش اقتضا کند بیشتر از آن را نیز می‌دهد؛ چون در ادامه آیه آمده است «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ یعنی خداوند اگر بخواهد این هفت صد را چند برابر می‌کند. در نتیجه اگر انسان یک درهم را انفاق نماید خداوند هزاران برابر جای او را پر می‌نماید. در اینجا ذکر چند نکته لازم است که به نحو اختصار اشاره می‌گردد.

۱. آیا تشبیهی که در این آیه شده است، یک تشبیهی فرضی است که وجود خارجی ندارد یعنی نمی‌توان دانه‌ای را پیدا کرد که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد یا اینکه این تشبیه، تشبیه حقیقی و دارای وجود خارجی است و لو اینکه مورد آن کم باشد مثل ذرت، ارزن و یا حتی گندم در صورتی که زمین و آب و هوا و... کاملاً مناسب و آماده باشد. جواب آن است که اولاً این تشبیه، تشبیه حقیقی است و می‌تواند وجود خارجی داشته باشد. ثانیاً اگر تشبیه فرضی هم باشد نقصی نیست زیرا مشبه به چه در کلام عرب و غیر عرب می‌تواند امور فرضی باشد. آنچه که در اینجا مهم است وجه شبه است که عبارت از برکت و رشد و نمو است. یعنی مقصود اصلی آن است که مال برکت پیدا می‌کند به نحوی که به هزاران برابر می‌رسد.

۲. قرآن کریم در اکثر موارد در صدد بیان مطلب کلی و عمومی است در این آیه نیز قاعده‌ای کلی را ارائه داده است که خداوند جای انفاق را پر می‌کند؛ اما اینکه آن عوض، مادی است یا غیر مادی، در این دنیا است یا در آخرت، در صدد بیان این مطلب نیست مگر آنکه از قرائن

اعم از داخلی و خارجی مشخص گردد. آنچه که در اینجا مهم است و باید روی آن تمرکز کرد اصل عوضی است که به انفاق کننده داده می‌شود ممکن است این عوض همه شمول باشد یعنی اعم از مادی و غیر مادی و دنیوی و اخروی و یا اختصاص به یکی از این موارد داشته باشد. براین اساس می‌گوییم: همان‌گونه که قبلا هم اشاره شد انسان هیچگاه فکر نکند مالی را که انفاق نموده است حتما عوض آن، هم مال باشد. بلکه می‌تواند عوض آن دفع بلا و مصیبت باشد دفع یک مریضی و گرفتاری باشد بگونه‌ای که اگر این انفاق را انجام نمی‌داد شاید هفت صد برابر و یا بیشتر از آن را خرج می‌کرد. و یا عوض آن مال به نسلش برسد و یا مربوط به آخرت باشد^۷ یا از طریق دیگر (دادن علم، اولاد صالح، محبوبیت در جامعه و ...) جبران گردد. مهم آن است که این عوض چون وعده الهی است رد خور ندارد و قطعاً واقع می‌شود. با توجه به این آیات و روایات و توضیحی که داده شد طبیعی است که انسان برای کسب مال حلال، تشویق می‌گردد تا با انفاق نمودن بخشی از آن به این آثار عظیم و بزرگ دست یابند. روشن گردید که اساس و شالوده این همه تشویق، انفاق در راه خدا است.

در پایان این بحث مناسب است به بعضی از روایاتی که در باب انفاق وارد شده اشاره گردد؛ تا اولاً اصل «مبنی» بودن انفاق برای تشویق ثروت حلال بیشتر در ذهن‌ها جا بگیرد که اساس و زیربنای این همه تشویق چیست. ثانیاً این روایات زنگ خطری برای صاحبان مال است که اگر مقداری از اموال خود را در راه خداوند مصرف نکنند یعنی انفاقات واجب و مستحب را انجام ندهند نه تنها از آن مال هیچ نفعی برای آخرتش که زندگی ابدی او است نمی‌برند؛ بلکه چند برابر آن را در راه ناخوشنودی خداوند صرف می‌کنند یا برای ورثه‌اش می‌گذارند تا آنان حیف و میل کنند. در هر دو صورت خسروانی است که شاید جبران نگردد و یا جبران آن بسیار سخت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «إِنَّمَا لَكَ مِنْ مَالِكَ مَا قَدَّمْتَهُ لِأَخْرَجَتِكَ وَ مَا أَخْرَجْتَهُ فَلِلْوَارِثِ» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ ش، ۱۷۹)؛ تنها سهم و بهره تو از مالت همان مقداری است که برای جهان دیگری پیش فرستاده‌ای و آنچه که به تأخیر بیندازی و به جا بگذاری سهم وارث است. تجربه نیز نشان داده است که وارثان چنان دلباخته مال باد آورده ارث می‌شوند که

کمتر به صاحب مال می‌پردازند و حتی به وصیت او عمل نمی‌کنند. آن حضرت در جای دیگر فرموده است: «لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ دُنْيَاهُ إِلَّا مَا أَنْفَقَهُ عَلَىٰ أُخْرَاهُ» (همان، ۴۱۰)؛ هیچکس را بهره‌ای از دنیایش نیست مگر آنچه را که برای آخرتش انفاق کند.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت خطاب به شخص به نام حسین، فرموده است:

أَنْفَقْ وَ أَيْقِنْ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخُلْ عَبْدٌ وَلَا أُمَّةٌ بِنَفَقَةٍ فِيمَا يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يَسْخِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (کلینی، ۱۳۰۷ق، ۴: ۴۳)؛

انفاق کن و به جبران آن از طرف خداوند یقین داشته باش چرا که هیچ بنده‌ای از خرج کردن در جایی که رضای خدا است بخل نورزید مگر آنکه چند برابر آن را در راه ناخوشودی خدا خرج کرده است. به تجربه نیز ثابت گردیده است افرادی هستند که از یک انفاق به ظاهر ناچیز خوداری می‌کنند؛ اما در عوض مال هنگفتی را به جهت پیش آمده حادثه‌ای و یا مریضی و ... از دست می‌دهند.

ما حصل و سخن نهایی در این زمینه آن است که: انفاق در دین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آثار بسیار مهم و قابل توجه‌ای دنیوی و اخروی را به دنبال دارد. از همه مهم‌تر تأمین کننده سعادت ابدی او است؛ بدین دلیل مسلمانان و جامعه اسلامی تشویق گردیده است تا مال و ثروت حلالی را کسب نمایند و با انفاق نمودن بخشی از آن در راه خداوند، به آن آثار عظیم دنیوی و اخروی دست یابند. براین اساس «انفاق» می‌تواند یکی از مبانی فقهی تشویق به ثروت حلال در جامعه اسلامی باشد و موجب گردد تا افراد جامعه برای کسب ثروت حلال از همدیگر سبقت بگیرند.

۳. پایایی و قوام زندگی

یکی دیگر از چیزهای که می‌تواند به عنوان مبانی تشویق به کسب ثروت حلال محسوب گردد، «پایایی و قوام زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان» است. توضیح مطلب در این خصوص آن است که مال و ثروت و هرگونه نعمت مادی نه تنها تأمین کننده نیازهای اساسی اصل حیات و زندگی آدمی است بلکه به تعبیر قرآن کریم مایه قوام و استواری فرد و جامعه نیز می‌باشد یعنی به مثابه ستون فقرات جامعه انسانی است. خدای متعال فرموده است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ

أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء، آیه ۵)؛ اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده است، به دست سفیهان نسپارید. بر اساس این آیه جامعه‌ای می‌تواند روی پای خود بایستد و استقلال داشته باشد که مال و ثروت داشته باشد. برخلاف جامعه فقیر که ستون فقراتش را از دست داده توان مقاومت و استادگی را ندارد. فقیر از آن جهت فقیر است که ستون اقتصادی اش شکسته و توان قیام و استقامت را ندارد. بنابراین اصل قوام و پایداری زندگی اعم از فردی و اجتماعی وابسته به مال و ثروت است؛ یعنی مال به مثابه‌ای ستون فقرات جامعه انسانی است و طبیعی است که مردم برای رسیدن به این اصل، تشویق می‌گردد تا به کسب ثروت و مال پردازد.

با توجه به این نگرش می‌گوییم «پایایی و قوام زندگی» می‌تواند یکی از مبانی تشویق به کسب ثروت حلال محسوب گردد؛ چون از یک سو در درون و ذات این اصل - قوام و پایداری زندگی - تشویق به کسب ثروت خوابیده است که توضیح آن گذشت. از سوی دوم زمینه رشد و هدایت که هدف اصلی خلقت است نیز از این طریق فراهم می‌گردد؛ زیرا هر مقدار دغدغه مالی تقلیل یابد به همان میزان زمینه هدایت و رشد نیز فراهم می‌گردد؛ به دلیل آنکه مردم بیشتر می‌توانند در مورد مبدأ و معاد و مسئولیتش در این عالم فکر کنند و به این نتیجه دست یابند که دنیا بهترین و تنهاترین وسیله رشد او برای رفتن به سمت کمال بی‌نهایت است. هرگاه چنین نگرش و آگاهی در فرد انسان مسلمان عاقل ایجاد گردد؛ قطعاً او برای کسب ثروت مشروع به جهت دستیابی به چنین هدف بزرگ یعنی پایایی و قوام زندگی تشویق می‌گردد؛ زیرا هرکسی دوست دارد در دنیا عزیز باشد و در آخرت نیز از نعمت‌های الهی برخوردار گردد.

۴. عزت و اقتدار جامعه اسلامی در عرصه بین الملل

یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی جامعه اسلامی، که در آیات و روایات به آن تأکید شده است، برخورداری از صفت عزت و اقتدار در عرصه جهانی است به این معنا که جامعه و امت اسلامی در بین جوامع دیگر باید عزیز و مقتدر و برخوردار از استقلال کامل باشند تا دیگران از او کاملاً حساب ببرند و با چشم حقارت به وی ننگرند. بدون شک، داشتن اقتصاد سالم و

قوی در دنیا یکی از مهمترین عوامل دست‌یابی به این هدف، محسوب می‌گردد. از سوی دیگر دست‌یابی به چنین اقتصادی امکان‌پذیر نخواهد بود مگر آنکه جامعه به کسب مال و ثروت تشویق گردد و یکی از چیزهای که می‌تواند مبنای این تشویق قرار بگیرد «عزت و اقتدار جامعه اسلامی در عرصه بین‌الملل» است؛ زیرا مردم برای آنکه به چنین هدفی دست‌یابند؛ خودبخود تشویق می‌گردند تا به کسب اموال و جمع‌آوری ثروت پردازند.

برای اینکه مطلب روشن‌تر گردد لازم است بطور مختصر به چند امر اشاره گردد: یکی تأکید آیات و روایات نسبت به جامعه مقدر، دیگری عوامل تحقق و سومی راه‌های دست‌یابی به چنین جامعه، سپس به اصل بحث تمرکز گردد و توضیح داده شود که این ویژگی با چه بیان و کیفیتی می‌تواند یکی از مبانی تشویق محسوب گردد تا بر اساس آن، مردم به کسب ثروت حلال رو آورند و تشویق گردند. قبل از بیان آیات روایات، خوب است نیم‌نگاهی به مفهوم جامعه مقتدر و ضعیف داشته باشیم تا زمینه برای بیان آیات و روایت فراهم گردد.

جامعه مقتدر و قوی

جامعه مقتدر، به جامعه‌ای اطلاق می‌گردد که در صحنه‌ای بین‌الملل در عرصه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و نظامی، قدرتی از خود نشان می‌دهد که در نگاه جوامع دیگر با عظمت و شکست ناپذیر جلوه می‌کند. در داخل نیز از حکومتی برخوردار است که برای اداره کشور و مدیریت آن، قدرتمند و شکست ناپذیر می‌باشد. در مقابل، جامعه ضعیف، جامعه‌ای است که هیچ‌گونه استقلال و اختیاری از خود ندارد کاملاً متکی و وابسته است. ذلت و خواری از سر و صورت او می‌بارد. بگونه‌ای که افراد ضعیف و بی‌ارزش جوامع دیگر به شخصیت‌های مهم این جامعه، نگاه تحقیر آمیز دارند گویا در اذهان آنان چنین القا شده است که اینان موجودات بسیار بی‌ارزشی هستند. جامعه‌ای که در نیازهای ضروری خود به دیگران وابسته بوده، وارداتش به مراتب بیش از صادراتش باشد، عملاً در صحنه بین‌المللی ذلت را پذیرفته است. امام علی علیه السلام فرموده: «كُلُّ عَزِيزٍ دَاخِلٍ تَحْتَ الْقُدْرَةِ فَذَلِيلٌ» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ق، ۲۱۵)؛ هر عزیزی که تحت فرمان دیگری باشد، ذلیل است. فقر اقتصادی، حاکمان و مردم را به قبول سلطه کفار

می‌کشاند؛ زیرا «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۰۷)؛ فقر، نزدیک است که فرد را به کفر بکشاند.» بدین جهت است که مقام معظم رهبری حفظه الله در بیانات متعدد، اقتصاد را مسئله اصلی کشور می‌دانند و فرموده است: مسئله‌ی اصلی مردم معیشت طبقات ضعیف جامعه است. مسئله‌ای اصلی مردم مافیای وارداتی است که کمر تولید داخلی را می‌شکند. (سایت معظم‌له، نگاه به بیانات رهبری نسبت به سؤال مهم: چرا اقتصاد مسئله اصلی کشور است؟).

آیات و روایات

در آیاتی از قرآن کریم تمام عزت به خداوند نسبت داده شده است (فاطر، آیه ۱۰؛ نساء، آیه ۱۳۹؛ یونس، آیه ۶۵؛ صافات، آیه ۱۸۰)؛ اما در یک آیه، به پیامبر و مؤمنان نیز این نسبت داده شده است آنجا که خدای متعال فرموده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون، آیه ۸) نکته اش این است که عزت خداوند، عزت ذاتی و شکست‌ناپذیرند. عزت غیر او یعنی پیامبر و مؤمنان عزت عرضی و کسبی است که عزت شان را از عزت بی‌منت‌های او می‌گیرند و الا از خود چیزی ندارند. خدای متعال در این آیه عزت و اقتدار را یکی از شئون جامعه اسلامی می‌داند یعنی از شأن مؤمنان و مسلمان آن است که باید عزیز و مقتدر باشند نه عقب مانده و توسری‌خور. در ذیل این آیه روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَمَا تَسْمَعُ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ - وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ لِأَنَّ الْجَبَلَ يَسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ بِشَيْءٍ (طوسی، ۱۴۰۷، ق، ۶: ۱۷۹) خداوند اختیار همه کارها را [در قالب شریعت] به مؤمن داده است؛ اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل باشد. مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «و عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است»؟ پس مؤمن عزیز است و ذلیل نیست. مؤمن از کوه نیرومندتر است؛ زیرا کوه با ضربات تیشه کم می‌شود اما با هیچ وسیله‌ای از دین مؤمن کم نمی‌شود. در آیه نفی سبیل: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، آیه ۱۴۱) نیز

بر این نکته تأکید شده است که کافران در هیچ امری نباید بر مؤمنان تسلط داشته باشد. این عمومیت از « نکره در سیاق نفی » استفاد می‌شود (تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ ش، ۴: ۱۷۵). مراد از جعل، نیز جعل تشریحی است نه تکوینی (اطیب البیان، ۱۳۶۹ ش، ۴: ۲۴۶). مفاد آیه آن است که خداوند هیچ حکمی را جعل و تشریح نکرده است تا کافران از جهات مختلف نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... بر مؤمنان تسلط پیدا کنند. بلکه راه برای رسیدن به عزت و اقتدار باز است. در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است:

الإِسْلَامُ يعلُو وَ لَا يعلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ (ابن

بابویه، ۱۴۱۳ ق، ۴: ۳۳۴)؛ اسلام برتری دارد و هیچ چیز بر آن برتری ندارد و کافران

به منزله مرده‌اند؛ مانع از ارث دیگران نمی‌شوند و خودشان نیز ارث نمی‌برند.

نتیجه اینکه نه تنها راه رسیدن به همین هدف باز است بلکه این خواست (خواست تشریحی)

خداوند است که مسلمانان با توان و تلاش خودشان به این اقتدار دست‌یابند.

عوامل و راه‌های دست‌یابی

بدون شک عزت و اقتدار جامعه اسلامی در جهان، وابسته به عوامل متعددی است مانند: ایمان و توکل بر خداوند، (انفال، آیه ۴۹) پیروی از خدا و رهبران دینی، (نساء، آیه ۵۹)، وحدت و اتحاد، (انفال، آیه ۴۶) استقلال در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، قدرت نظامی و ... در این میان نقش استقلال «اقتصادی» در اقتدار و عزت جامعه، نقش بسیار مهم و اساسی است؛ چون حاجت و نیاز را که ملازم با ذلت و خواری است از سر راه بر می‌دارد. رهبر انقلاب نیز در بیانات خودش عزت، امنیت و پیشرفت را در گرو اقتصاد قوی می‌داند و فرموده است: عزت ملی، اقتدار ملی، پیشرفت همه‌جانبه چه جور به دست می‌آید؟ من عرض می‌کنم بدون اینکه کشور یک اقتصاد قوی داشته باشد اینها به دست نمی‌آید. نیاز ما اقتصاد قوی تولید قوی همراه با مدیریت قوی است. (سایت معظم له، نگاه به بیانات رهبری نسبت به سؤال مهم: چرا اقتصاد مسئله اصلی کشور است؟) راه رسیدن به این هدف نیز تلاش و حرکت و برنامه‌ریزی و یاری خواستن از حضرت حق است. همانگونه که در صدر اسلام این مسأله با جهد و تلاش پیامبر و مسلمانان اتفاق افتاد.

تحلیل و بیان مبنا بودن عزت و اقتدار جامعه

از مجموع این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که مبنی و اساس و شالوده این همه تشویق، برای آن است که مردم به عزت و اقتدار دست یابند، عزیز و مقتدر باشند. به بیان دیگر: از یک سو جامعه مطلوب از منظر دین، جامعه عزیز و مقتدر است، از سوی دیگر دست‌یابی به این هدف وابسته به عواملی از جمله اقتصاد قوی و سالم می‌باشد، از سوی سوم در آیات و روایات تأکید به کسب ثروت و مال حلال شده است نتیجه خودبخود روشن می‌شود که یکی از مبانی این همه تشویق و تأکید، رسیدن مسلمانان به عزت و اقتدار است. هرگاه مسلمانان به این جایگاه برسند، آنگاه زمینه برای رسیدن به کمال و مقام قرب حضرت حق که فلسفه خلقت بشر است نیز به نحو وسیعی فراهم می‌گردد چون مسلمانان با وجود رشد فرهنگی و تربیتی و ... به امنیت مالی می‌رسند که دغدغه از دست ندادن مال، ترس از فقر و دنیا طلبی، صفر یا به احد اقل می‌رسد در نتیجه با رشدی که می‌یابند به سمت تکامل با تمام وجود حرکت می‌کنند. جلوه اتم و اکمل این امر ان شاء الله در زمان ظهور محقق خواهد شد.

۵. رسیدن به کمال و مقام قرب الهی

از آنجا که نگرش اسلام نسبت به جهان هستی بر اساس جهان‌بینی توحیدی و مبدأ و معاد استوار است؛ کسب مال و ثروت که بخش مهم از زندگی انسان را تشکیل می‌دهد نیز بر همین نگرش تنظیم و تشریح شده است؛ زیرا از یک سو هدف از خلقت انسان رسیدن به تکامل و به مقام قرب الهی است از سوی دیگر دست‌یابی به این هدف در صورتی میسر است که باور، رفتار و معیشت (تولید، مصرف) او در مسیر توحید و هماهنگی با جهان‌بینی توحیدی باشد. در این میان تنها کسبی که با این نگرش هماهنگ است کسب حلال و پرهیز از کسب حرام است که نقش مهمی در سلامت و کمال روح انسانی دارد. به همین دلیل است که در آیات و روایات تأکید گردیده که هم خوردنی‌های انسان باید حلال و طیب و پاک باشد و هم کسب او از طریق حلال و مشروع باشد نه از راه حرام. بنابراین یکی از مبانی تشویق ثروت حلال، «رسیدن انسان به تکامل و آخرت‌سازی» است بگونه‌ای که مبانی قبلی به‌نحوی مقدمه و زمینه‌ساز برای این

هدف مهم و اساسی محسوب می‌گردد. یعنی این مبنی می‌تواند مبنای اصلی و نهایی برای مبانی قبلی باشد.

از آثار دیگر فقر، عمل نشدن به احکام اسلامی بین عامه مردم است در یک روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کاملا به این مطلب تصریح گردیده آنجا که فرموده است:

بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا أَدَّيْنَا
فَرَأَيْتُمْ رَبَّنَا (کلینی، ج ۵؛ ص ۷۳)؛ بار خدایا! برای ما در نان برکت قرار ده و میان ما
و آن، جدائی مینداز. اگر نان نبود ما نماز نمی‌خواندیم، روزه نمی‌گرفتیم و واجب‌های
پروردگار مان را انجام نمی‌دادیم.

این روایت کاملا ناظر به جامعه شناسی و روانشناسی است که مردم از چنین حالاتی برخوردارند.

نتیجه

مال و ثروت همانگونه که تأمین کننده نیازهای اساسی اصل حیات و زندگی آدمی است؛ قوام و قیام جامعه و زندگی انسانی نیز بر آن وابسته است. بدین جهت در آیات و روایات متعددی هم به کسب حلال و استفاده از مال پاک و طیب تشویق شده و از حرام خوری و کسب حرام به شدت نهی گردیده، قطعا این تشویق‌ها مبتنی بر مبانی است که اساس و پایه این تشویق‌ها را تشکیل می‌دهند. در حقیق حاضر با توجه به ظرفیت و توانایی نویسنده اموری به عنوان مبانی نام برده شده است که عبارتند از: مالکیت خصوصی، انفاق، عزت و اقتدار جامعه، پایایی و قوام زندگی و رسیدن به کمال و مقام قرب حضرت حق. اصل مالکیت خصوصی تشویق‌زا است چون یک امر فطری است و از سوی دیگر هرگاه مردم بدانند مالک حاصل کار و تلاششان می‌گردند قطعا این تشویق تشدید می‌گردد. البته شریعت، حلال و مشروع بودن را بر آن افزوده است. انفاق نیز با توجه به آثار مهم دنیوی و اخروی که دارد، موجب تشویق مؤمنان می‌گردد تا به کسب مال و صرف بخشی از آن در راه خداوند از آثار دنیوی و اخروی بهرمنند گردند. مبانی دیگر نیز همین نقش را دارد چون با فطرت آدمی سازگار است، انسان فطرتا دوست دارد عزیز

باشد، از زندگی مقاوم و پایداری برخوردار گردد و در نهایت به کمال و رشد دست یابد. هرگاه او بداند که از طریق مال حلال به این امور که خواسته درون و وجدان او است می‌رسد قطعاً برای کسب ثروت حلال تشویق می‌گردد. فقه و شریعت نیز با آگاهی بخشی، و تشویق به کسب مال حلال و نهی از حرام خواری در صدد شکوفایی خواسته‌های فطری آدمی است. با بیداری فطرت و زدودن گرد و خاک از صفحه ذهن و روح قلبی آدمی، او را برای کسب ثروت حلال تشویق و آماده می‌سازد.

نکته مهمی که باید به آن توجه شود آن است که مقصود و دغدغه اصلی ما در این تحقیق، «تشویق به کسب ثروت حلال» است لذا مبانی که در این خصوص نام برد شد در این راستا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته نه اینکه هدف، اصل مبانی ثروت حلال باشد اگر چنین می‌بود نیاز به این همه تحلیل و بیان نداشت.

نتیجه‌ای که در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد آن است که این مبانی با اینکه سیر منطقی و طبیعی خودشان را طی می‌کنند، درهم تنیده و به شکل شبکه‌ای است مثلاً مالکیت خصوصی هم می‌تواند مبتنی بر انفاق باشد که خود او نیز مبتنی بر مبنای کمال و آخرت سازی است و هم می‌تواند مبتنی بر پایداری و قوام زندگی باشد. این مبنی نیز می‌تواند مبتنی بر عزت و اقتدار جامعه اسلامی باشد که خود او مبتنی بر رسیدن به تکامل انسانی است در نتیجه همه اینها درهم تنیده و به شکل یک شبکه است که خلاق متعال به این صورت تنظیم و طراحی نموده بگونه‌ای که همه یک هدف را که رسیدن انسان به کمال و مقام قرب و رضوان است دنبال می‌کنند و به صورت یک شبکه عمل می‌کند. با این نگاه می‌توان کل فقه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد همان‌گونه که بزرگانی مانند شهید صدر رحمت الله علیه در صدد شبکه سازی و نظام سازی بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. موجودات زنده در این عالم اعم از انسان و حیوانات در اصل نیاز به این امور مشترک‌اند؛ اما تفاوت هائی هم باهم دارند و آن اینکه بعضی به همه این امور محتاج‌اند مثل انسان برخی به بعضی از این امور احتیاج دارند مانند موجودات زنده دریایی که به آب و غذا و... محتاج‌اند اما به هوا، پوشاک، مسکن و... نیازی ندارند موجودات خشکی نیز در این خصوص متفاوتند. تنها موجودی که می‌توان گفت به همه این امور احتیاج دارد، انسان است. این وابستگی اختصاص به حیوانات ندارد بلکه در نباتات نیز جاری است.
۲. شاید دیدگاه‌های نادری بین مسلمانان و غیر مسلمانان وجود داشته باشند که با اصل کسب مال مخالف باشند. چنین دیدگاه‌های از اساس فاقد اعتبار است یا بدون پشتوانه است و یا ناشی از بدفهمی از متون است.
۳. و اصطلاحاً: العلم بالأحكام الشرعية العملية المكتسب من أدلتها التفصيلية.
۴. ما یرغب فی امتلاکه بالعوض ذاتا امتلاکا غیر محرم. سید کاظم حائری، فقه العقود، ج ۱، ص ۱۰۷
۵. مثلاً حاکم شرع در موارد خاصی تنها حق تصرف دارد بدون آنکه مالک مال بشود. موارد آن در فقه مشخص گردیده است.
۶. در سوره انفال آیه: ۳۶، به معنای لغوی بکار رفته است.
۷. رسول خدا: مَنْ أَعْطَى دِرْهَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَ مِائَةِ حَسَنَةٍ. طوسی، الأملی (لطوسی)، قم، دار الثقافة، ص ۱۸۳.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، دوم.
- ابن فارس احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
- ابن منظور محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، سوم.
- احمدی، حسین، بندعلی، سعید، ۱۳۸۸، *دائرة المعارف قرآن*، ۴ / ۳۱/۰۱.
- احمدی میانجی، علی، ۱۳۸۲ ش، *مالکیت خصوصی در اسلام*، تهران، دادگستر، چاپ اول.
- اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی أحكام القرآن*، تهران، المکتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة.
- اطیب، عبدالحسین، ۱۳۶۹ ش، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام، دوم.
- بجنوردی، سید حسین، ۱۴۱۹ ق، *القواعد الفقهیة*، قم، الهادی.
- بهجت پور، عبد الکریم، ۱۳۹۲ ش، *تفسیر تنزیلی، مبانی اصول قواعد و فوائد*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- تفضلی، فریدون، ۱۳۸۶ ش، *تاریخ عقاید اقتصادی*، تهران، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۸۶ ش.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵، *بررسی اندیشه‌های اقتصادی شهید صدر*، قم، انتشارات دانشگاه مفید، ص ۶۵.
- دربوش و استانلی فیشر، *اقتصاد کلان*، ترجمه تیزهوش تابان، ناشر: سروش.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷ ش، *لغت نامه دهخدا*، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چهارم.
- راغب اصفهانی حسین بن محمد، ۱۴۱۲، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت-دمشق، دار الشامیة.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، ۱۳۷۴ ش، مکتب الإعلام الإسلامی.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۸۲ ش، *اقتصادنا*، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، دوم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، سوم.

- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الأحكام*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چهارم.
- طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۴ق، *الأمالی*، قم، دار الثقافة.
- عسکری، ابوهلال، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الآفاق الجدیدة.
- فاضل لنکرانی، ۱۳۸۳ش، *القواعد الفقہیة*، قم، مرکز فقہی ائمه اطهار.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، سوم.
- فیروزآبادی محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ق، *القاموس المحیط*، دار الکتب العلمیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چهارم.
- کمال پندار، ۱۳۹۷ش، *بررسی حقوقی مالکیت خصوصی در راستای منافع عمومی*، فصلنامه علمی - حقوقی قانونیار، دوره دوم - شماره هفتم.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶ش، *عیون الحکم و الموعظ (للیثی)*، قم، دار الحدیث، اول.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، دوم.
- ناصر، مکارم شیرازی، ۱۳۷۳ش، *ترجمه قرآن*، قم، دار القرآن الکریم.
- ناصر، مکارم شیرازی، و همکاران، ۱۳۷۱ش، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.

